

به نام خدا

از مجموعه نگاشته های "آن آشنا"

فرمانروای هستی

(گفتگوهایی دربارهٔ جهان بینی توحیدی)

فرمانروای هستی

بنما به ما که هستی

آنکه بگو که هستی؟

(۲۷) مهر دادگر

آن آشنا پرسید:

- وقتی یک قاضی برای یک مجرم مجازاتی تعیین می کند، آیا قصد دارد او را آزار دهد و یا به او ظلم کند؟

پاسخ دادم:

- خیر، می خواهد او را از دست زدن به جرایم بیشتر باز دارد. این کار، هم خیرخواهی در حق خود

خلافکار است، و هم نفع دیگر افراد جامعه را در بر دارد.

پرسید:

- اگر مجرم حاضر نشود که از ارتکاب جرم دست بردارد، قاضی با او چه خواهد کرد؟

گفتم:

- او را به زندان می فرستد و با این کار، او را از دیگر اعضای جامعه جدا کرده، و تا هر زمان که لازم باشد، به او اجازه حضور در اجتماع را نخواهد داد. جای درست چنین کسانی، زندان است.

فرمود:

- آری، قاضی با این کار در واقع مجرم را در جای راستین اش قرار می دهد و از این طریق او را ترغیب می کند که دست از خلافکاری بردارد. این کار عین لطف و عدل در حق خود آن مجرم و نیز در حق بقیه اعضای جامعه است.

ضمناً در صدور این حکم، تقصیری متوجه قاضی نیست چون آن خلافکار، صرفاً به خاطر اعمال خودش، دیگر لیاقت آن را ندارد که در بین شهروندان پاک و بی گناه زندگی کند و با آن ها معاشرت داشته باشد. در چنین شرایطی، کار آن قاضی ترکیبی از لطف و عدل در حق همه اعضای جامعه است.

گفتم:

- آن چه که فرمودید مربوط به نحوه عمل یک قاضی در امر قضاوت بود. آیا در زمینه های دیگر هم می توان این نوع لطف و عدل را اعمال کرد؟

پرسید:

- مثلاً در چه زمینه ای؟

گفتم:

- من یک معلم هستم. می خواهم بدانم که در حوزه آموزش، این امر چه صورتی به خود می گیرد؟

پرسید:

- اگر یک معلم، بدون توجه به پاسخ های درست و نادرست دانش آموزان، به همه شان نمره عالی بدهد و آن ها را به کلاس بالاتر بفرستد، به نظر شما، آیا این کار او درست است؟
گفتم:

- گرچه ممکن است این عمل او، یک دانش آموز کم کار را خوشحال کند ولی
اولاً، در این بین به دیگران ظلم شده است

و

ثانیاً، این کار موجب بدآموزی می شود، چون بقیه محصلان هم ممکن است از آن به بعد تنبلی پیشه کنند.
فرمود:

- حق باشماست. اصولاً

هرگاه و هر جا با بد و خوب یکسان برخورد شود این شیوه رفتار، هم ستمگری در حق خوبان است و هم بدآموزی دارد. خوبان را سرخورده و بدان را گستاخ می کند.
و ضمناً

گرچه آن دانش آموز کم کار ممکن است خوشحال شود ولی غافل است از این که در حق خود او هم ظلم شده است، چون، دیر یا زود، در سطوح بالاتر تحصیل، به بن بست بر خواهد خورد و سیر تکامل و پیشرفت علمی اش کاملاً متوقف خواهد شد.

سختگیری خیر خواهانه معلم نسبت به دانش آموزان کاهل، مثلاً از طریق افزودن بر حجم تکالیف درسی شان و دادن جریمه به ایشان و امثال آن، سبب می شود که کم کاران سخت کوشی پیشه کنند و خود را از نظر توان و دانش به دیگران برسانند.

کمی مکث کرد و سپس پرسید:

- اگر آن دانش آموز تنبل، همچنان با **تداوم کم کاری**، رشدی نداشته باشد و مانع، ویا موجب کُندی،

پیشرفت کلاس شود، به نظر شما آن وقت معلم باید نسبت به او چه سیاستی را در پیش گیرد؟

پاسخ دادم:

- هر کسی که جای آن معلم باشد چاره ای جز **اخراج** او از کلاس، و در صورت امکان، **محروم** نمودن او از

تحصیل نخواهد داشت.

فرمود:

- به هر حال، در تمامی این **تصمیمات**، معلم **بی تقصیر** است. آن دانش آموز، به **خاطر اعمال خودش**،

دیگر **شایستگی** آن را نخواهد داشت که اجازه حضور در محافل کسب علم و دانش نصیبش شود.

در چنین شرایطی، کار آن معلم، **ترکیبی از لطف و عدل** در حق همه دانش آموزان است.

ادامه داد:

- البته می توانم در **حوزه های دیگر زندگی** هم برایتان مثال بیاورم؛ در امور **خانوادگی**، در عرصه های **کار**

و فعالیت، در رشته های **ورزشی**، و

پرسیدم:

- مثلاً چه نوع ورزش ای؟

فرمود:

- اگر هدایت یک دسته از کوهنوردان به چند **قله مرتفع**، و از نظر صعود بسیار **دشوار و خطرناک**، به شما،

در مقام یک کوهنورد **خبره** و پیش کسوت، واگذار شده باشد، چه تصمیمی خواهید گرفت اگر یک کوهنورد تازه

کار، و از نظر جسمانی نه چندان نیرومند، از شما بخواهد تا او را در گروه نهایی برای صعود به بلندترین قله

قرار دهید؟

گفتم:

- ممکن است او را تا مراحل اولیه صعود، همراه گروه ببرم تا با تجربه و قوی شود، ولی هرگز به او اجازه

صعود تا قله اصلی را نخواهم داد.

پرسید:

- ممکن است بگویید چرا؟

در پاسخ گفتم:

- چون اولاً، خطر مرگ، خود او را تهدید می کند. ثانیاً، او مانع جریان عادی صعود توسط دیگر اعضای

گروه می شود و این امر ممکن است، با ایجاد وقفه در سیر صعود، جان همه را به مخاطره بیندازد.

پرسید:

- آیا می توانم شما را متهم کنم که حق یک کوهنورد کم توان یا ناوارد را پایمال و به او ستم کرده اید؟

گفتم:

- خیر، من نه تنها به آن کوهنورد بی تجربه و کم توان ستم نکرده ام، بلکه خیرخواه و حافظ جان او و

دیگران، و نسبت به او و دیگر اعضای گروه مهربان هم بوده ام.

افزون بر آن، او را تشویق کرده ام که بر توانایی و تجربه خود بیفزاید تا در برنامه های بعدی بتواند جزو

گروه نهایی صعود کنندگان باشد.

پرسید:

- اگر آن کوهنورد تازه کار، درست در جهت عکس نیت خیرخواهانه شما قدم بردارد، آن وقت با او چه

خواهید کرد؟

پاسخ دادم:

- به حکمِ عدل و خیرخواهیِ راستین، برای حفظِ حقوق و جانِ دیگر اعضا، چاره ای جز اخراجِ او از گروهِ کوهنوردی نخواهم داشت. جایِ راستینِ چنین فردِ لجباز و یک دنده ای بیرون از گروه است و نه درونِ آن. فکر نمی کنم که در گرفتن این تصمیم، من تقصیری داشته باشم.

فرمود:

- آری، مقصر، خودِ اوست. او به خاطرِ اعمالِ خودش دیگر لیاقتِ آن را ندارد که با صعود به قله مرتفع، به آسمان نزدیک شود.

در چنین شرایطی، کارِ شما، در مقامِ رهبرِ گروه، در امرِ اخراج و محروم نمودنِ او، ترکیبی از لطف و عدل در حقِ همهٔ اعضا است.

گلایه وار گفتم:

- قرار بود که دربارهٔ محرومیتِ برخی کسان از ورود به آن گلستانِ آسمانی صحبت کنید، ولی در خیلی زمینه ها مثال آوردید الا آن گلستان. با لبخند فرمود:

- خیلی چیزها قرار بود؛ مثلاً قرار بود صحبت مان مختصر باشد ولی به نظر می رسد که این بار دارد طولانی تر از همیشه می شود. افزود:

- اگر کسی که یک باغ بزرگ زیبا پدید آورده، تصمیم بگیرد که در آن یک میهمانی باشکوه برگزار کند و در آن با بهترین غذاها از میهمانان پذیرایی نماید، آیا او اجازه می دهد که هر کسی، با هر سر و وضعی، به آن جا وارد شود؟
گفتم:

- خیر، اگر کسانی با کفش ها و لباس های بسیار کثیف وارد آن باغ شوند، در اندک زمانی، فرش ها و اثاثیه میهمانی را آلوده خواهند کرد؟
پدید آورنده آن باغ و برپا کننده آن میهمانی حق دارد که به چنین افرادی اجازه ورود ندهد مگر آن که تن پوش و پای پوش تمیز و مناسب داشته باشند.
پرسید:

- حال اگر شخصی که متقاضی ورود به آن باغ است، ظاهری تمیز و آراسته داشته باشد ولی نسبت به دیگر میهمانان بدرفتاری کند، آیا میزبان صاحب باغ حق دارد مانع ورود او به آن جا شود و، به عنوان یک اصل، افراد بدرفتار را ممنوع ورود کند؟
گفتم:

- البته. برای ورود به هر مکانی، شخص باید شرایط مناسب با آن مکان را داشته باشد چه از نظر ظاهر و چه از نظر رفتار.
فرمود:

- ضمناً هرچه صاحب آن مکان عالی مقام تر، و خود آن مکان و آن میهمانی باشکوه تر و میهمانان آن ارجمندتر باشند، پدید آورنده مزبور حق بیشتری خواهد داشت تا افراد نامتناسب با آن جمع و آن محیط را به آن جا راه ندهد و یا حتی به زور از آن جا براند.

چون جای راستین این گونه افراد بیرون از آن باغ است.

آن ها، تا زمانی که ظاهر و رفتار خود را اصلاح نکرده باشند، شایستگی آن را ندارند که وارد آن باغ شوند، در آن میهمانی شرکت کنند، و در جمع میهمانان بنشینند. این طور نیست؟

سرم را به نشانه تأیید تکان دادم.

ادامه داد:

- کار میزبان در ممانعت از ورود افراد بد ظاهر و کثر رفتار به باغ، در حقیقت، هم در جهت حفظ حقوق دیگر میهمانان، و هم خیر خواهی در حق خود آن افراد است تا بکوشند برای راه یابی به آن جا، تا فرصت باقی است، ظاهر و رفتار خود را اصلاح کنند.

نباید فراموش کرد که آن افراد، به خاطر اعمال خودشان، لیاقت آن را ندارند که به آن مکان و به جمع میهمانان راه یابند. میزبان، در رابطه با جلوگیری از ورود آنان، تقصیری ندارد و یا به آنان ستمی روا نداشته است. در چنین شرایطی، کار آن میزبان، ترکیبی از لطف و عدل در حق همه افراد است؛ چه میهمانان و چه راه نیافتگان به میهمانی.

فرمود:

- به همین دلایل - و نیز به دلایلی بی شمار که ریشه در حکمت ناپیدا و ناشناختنی "او" دارند - برای بدست آوردن اجازه ورود به ساحت پاک آسمان و اخذ رواید ورود به آن میهمانی با شکوه در آن گلستان بیمانند، پدید آورنده میزبان - "او" که هم آفریدگار و هم پروردگار است - به حق، شرط کرده است که متقاضیان ورود به آن جا، باید از نظر ظاهر (جسم) و رفتار (نفس) بی آرایش بوده و ناپاکی ها را از تن و جان خود زوده باشند.

البته فراموش نشود که آن گلستان صرفاً جای برگزاری یک میهمانی باشکوه و جاودانه نیست، بلکه، بسی فراتر از آن، محفلِ همنشینی با بهترین کسان، مکانِ کسبِ معارفِ راستین، و محلِ صعود به قله رفیعِ تعالی و عروج به ساحاتِ بالاتر، و تقرُّب به پیشگاهِ "او" است.

"او"، طبقِ سنتِ لایزالِ اش، که همواره ترکیبی از لطف و عدل است، به حق، خارها را به چنین گلستانی راه نمی دهد.

جایِ راستینِ خار، بیابان است نه گلستان.

این کارِ "او"، نهایتِ لطف و عدلِ "او" در حقِ آفریدگانش، و همراهی با سنتِ لایزالِ "او" است.

جلوه ای از مهربانیِ یک "دادگر" است.

تجلیِ "مهرِ دادگر" است.

خواهران، برادران، و فرزندان عزیزم:

ببایید، تا فرصت باقی است، خود را برای پذیرفته شدن در آن گلستانِ آسمانی آماده کنیم.

همواره به یاد داشته باشیم که

از محبت خارها گل می شود.

پس بیایید با محبت به آنانی که سزاوار و نیازمند مهربانی اند، بکوشیم تا ، به خواستِ "او" ، خارهایِ خلیده
در تن و جان مان به گل هایی شگفته در روانِ مان تبدیل گردند و از این راه، لایقِ دریافتِ روایدِ ورود به
آن میهمانیِ با شکوه در آن گلستانِ بی مانندِ آسمانی شویم.

چنین باد !

ادامه دارد